

کالبد شکافی پرویز ثابتی

رضا علوی



آقای ثابتی ، ۳۳ سال می گذرد ، اما از هم تباران من و تو ، فراوان کسانی هستند که با کمر شکسته ، پاهای ورم کرده ، انگشتان بریده و چهره خونابه گون ، صورت خشمگین و صدای دهشتناک ترا بیاد دارند . در آن زمان جنازه های فراوانی را در شهر ها به نمایش گذاشتی. تو همچون " کرنون " حاکم آتن در ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از دفن جسد "پولونیکس" ، برادر " آنتیگونه" جلو گیری کردی. آیا به یاد داری؟

هر چند که در سی و سه سال پیشین ، ایران و ایرانیان ، با دژخیمان هراس ناک تری از آقای پرویز ثابتی و شرکایش و " ساواک " اش رو برو شده اند ، اما ضرورت دارد که بار دیگر پرونده " پرویز ثابتی " کالبد شکافی شود .

تبهکاری های " اسداله لاجوردی " ها و " حاج داود " ها ، هرچند که گسترده تر و وسیع تر از " ساواک " می باشد ، اما ، این بدان معنا نیست که پوششی براین بخش از تاریخ بکشیم و گذرا از کنار آن رد شویم .

دل مشغولی فعالان سیاسی و روشن اندیشان با پدیده شومی به نام " حکومت اسلامی " ، به گونه ای است که مجال پرداختن به این پخش از تاریخ معاصر را به آنان نمی دهد ، و این امر در سایه و حاشیه نهاده شده است .

"افق " صدای امریکا (۱) ، آب در خوابگاه مورچگان نریخت ، اما این ضرورت را ضروری تر کرد .

" ثابتی " ها ، " لاجوردی " ها ، " گوبلز " ها و ... در هر دوره ای از تاریخ و در خدمت بقای هر خود کامه ای که حضور داشته باشند - با تمام تفاوت های ظاهری - در یک امر مشترک هستند، و آن ذوب شدن در وجود " پیشوا" یشان و " لب دوختن" ها و " به دار زدن ها " است تا بدین وسیله زندگی نامه زنده ها را به آتش بکشند .

تبار شناسی مردان شماره دو :

ثابتی مرد شماره دو سازمان امنیت پس از ۳۳ سال و در سن ۷۵ سالگی همان ذهنیت و باورهایی دارد که "آدولف آیشمن " مرد شماره دو آلمان نازیست داشت .

می گویند وقتی آدولف آیشمن، مرد شماره دو آلمان نازیسم را به جرم کشتار بی رحمانه نزدیک به شش میلیون یهودی، محاکمه میکردند، او از دادگاه خواست تا اجازه و ترتیبی دهند تا او در واپسین روزهای زندگیش یهودی شود و شد، اما هنگام اجرای حکم اعدام با لبخندی شیطانی گفت، خوشحالم که با این کار، بازهم یک یهودی دیگر کشته می شود.

و این حکایت همه جبارانی است که حتی در واپسین روز های حیات خود

نه تنها به کشتارمتوسل می شوند که به خیانت هم تن می دهند.
از این تبار ، در درازای تاریخ ، فراوان کسانی داشتیم .
مردان شماره دو همچون مقرازی می مانند که گوشت تن را زنده زنده
می درند .

آنان دروغ را از " گو بلز " خیانت را از " آیشمن " و جنایت را از
" چنگیز " آموخته اند .

پرویز ثابتی ، یکشبه ره صد ساله راطی می کند :
سال ۱۳۳۷ - سازمان امنیت و ژنرال تیمور بختیار - جوانکی ۲۲ ساله
اهل سمنان و تازه فارغ التحصیل دانشگاه تهران . تیمور بختیار
اورا کشف می کند و شاه به او پر و بال می دهد . و این جغد شوم بر
بام لانه ساواک تا آخرین روز حیات پهلوی ، به مدت ۲۰ سال حاکم می
شود . بختیار ، حسن پاکروان ، نعمت الله نصیری و ناصر مقدم
میایند و می روند ، اما مرد شماره دو می ماند و به عنوان معاون ،
سیاست و شیوه هدایت سکان کشتی امنیت را رهبری می کند .

تا جایی که در دسترس است ، حسین فردوست، تنها شخصیت امنیتی قابل
توجه در حاکمیت پهلوی است که کتاب خاطرات خود را منتشر کرده و
اخیرا پرویز ثابتی در کتاب «در دامگه حادثه» ، به پرسش های آقای
عرفان قانعی فرد پس از سه دهه سکوت پاسخ گفته است .

هر چند که آقای ثابتی تلاش می کند که از خود چهره پاک و منزه و
لیبرال منشانه ای به نمایش بگذارد اما نا شیانه سوراخ دعا را گم
می کند و " سوتی " می شود .

ثابتی ابراز می کند : " ...در طول دوران خدمتم در ساواک از هر
فرصتی برای مبارزه با عوامل فساد استفاده کرده... تا آن جا که در
سال ۱۳۵۰ اسدالله علم وزیر دربار و سپهبد ایادی و امیرهوشنگ دولو
از نزدیکان شاه به علت اتهاماتی که به آنان وارد می کردم علیه من
به شاه شکایت بردند و من از طرف شاه تهدید به محاکمه نظامی شدم. «
هر چند که ثابتی به یاد ندارد که چگونه با عوامل فساد مبارزه می
کرده اما سپهبد جعفرقلی صدری ادعا می کند که : " ... من حاضر شدم
دو افسر و ۳۰ پاسبان در اختیار کمیته بگذارم و همین کار را هم
کردم، اما باز متوجه شدیم که ثابتی به تنهایی عمل می کند و خودش
با افرادش به خانه ای در نیروی هوایی حمله کرده و چند نفر را
کشته و دستگیر کرده، ما ناچار تصمیم گرفتیم از کارهای او و
مکالمات تلفنی اش اطلاعاتی حاصل کنیم.

سرهنگ مخفی، افسر اطلاعاتی را احضار کردم و به کمک تلفن چی
شهربانی، از داخل دیوار سیمی به تلفن ثابتی کشیدیم و از مکالماتش
نوار برداشتیم. در آن نوار ثابتی از مردم، زمین و پول و فرش
میخواست... " .

ثابتی " آزادیخواه !! " در مصاحبه با افق می گوید : " ... به نصیری
گفتم که با آموزگار دعوایمان شده ولی نگفتم که دارم می روم پیش
هویدا. رفتم پیش هویدا و گفتم خبر اعلامیه دولت را شنیدید؟ گفت
بله خوب بود بد نبود. گفتم حالا داستان این شده و آقای آموزگار

اینطوری می گوید و شما باید اعلیحضرت را متقاعد کنید که ما این ۱۵۰۰ نفر را دستگیر کنیم وگرنه اوضاع از کنترل خارج می شود. گفت اینها کی هستند؟ من یکی یکی می گفتم و او یادداشت می کرد. سران نهضت آزادی و جبهه ملی و ۳۰۰ نفر وعاظ افراطی طرفدار خمینی، ۴۰۰ نفر طلاب مدارس حقانی و فیضیه و خان قم بودند، تعدادی هم اعضای همین گروه های تروریستی بودند که ما پیش از آمدن صلیب سرخ آزادشان کرده بودیم که دلیلش مفصل است و باید جداگانه بگویم. هویدا این ها را یادداشت کرد و گفت بهت خبر می دهم. ساعت ۹ شب به من تلفن کرد که من مطالب شما را به عرض شاه رساندم و فردا صبح نصیری یک گزارش بیاورد. من ساعت ۱۰ شب برگشتم اداره و این گزارش را نوشتم و صبح دادم به نصیری و گفتم با حرف هایی که دیروز به آموزگار زدم شما از اعلیحضرت اجازه بگیرید که ما کارمان را شروع کنیم و این دستگیری ها را انجام دهیم. بعدا دیدم که جلوی بعضی از این اسم ها منها و جلوی بعضی به اضافه گذاشته. اول از همه نهضت آزادی و سرانش منها داشتند. گفتم یعنی چی؟ گفت اعلیحضرت فرموده اند که چون اینجا یک کمیته حقوق بشر درست کرده اند و اینها با آمریکا در ارتباطند، نه، جبهه ملی هم همینطور، نه. بعد ۴۰۰ نفر طلاب مدرسه فیضیه و حقانی و خان قم هم نه. گفتم اینها دیگر برای چه نه؟ گفت فرموده اند اینها بازداشت دسته جمعی است... نه، نه، نه، تا آمد روی وعاظ افراطی طرفدار خمینی با چند تا افراد تروریست که روی هم ۳۰۰ نفر بود. ما از فردایش شروع کردیم به دستگیری این ۳۰۰ نفر. تمام تدارکاتی که اینها می کردند برای ۱۵ خرداد بود تا در سالگرد ۱۵ خرداد قدرتشان را نشان دهند. بعلت دستگیری این ۳۰۰ نفر، ۱۵ خرداد آب از آب تکان نخورد. در صبح ۱۵ خرداد در بازار تهران ۲۰-۳۰ درصد از مغازه ها بسته بود بعدش هم باز شد و تمام شد و رفت."

آقای ثابتی قسم حضرت عباس را باور کنیم یا دم خروس را ؟ آیا جنابعالی در دیدار هایتان با آقای رضا پهلوی در مورد به رگباربستن ۹ زندانی سیاسی (بیژن جزنی، کاظم ذوالانوار و...) توسط ساواک (در تپه های اوین) در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ به دستور شخص شخیص جنابعالی توضیح داده اید؟

پیشنهاد می کنم در دیدار آتی خود با آقای رضا پهلوی این گزارش سازمان عفو بین المللی در مورد به رگباربستن ۹ زندانی سیاسی را رو خوانی کنید : " ... اولاً، تدبیرات امنیتی که به هنگام نقل و انتقال زندانیان سیاسی در ایران معمول است، امکان فرار نمی دهد. ثانیاً، بعضی از زندانیان مذکور درتاریخی که به قتل رسیده اند آخرین هفته های دوران محکومیت خود را می گذرانده اند و پس از اتمام محکومیت، دیگر انگیزه ای برای فرار نداشته اند. ثالثاً، اگر واقعاً زندانی درحال فرار باشد، تنها باید به پای او تیراندازی شود تا مانع فرار او شوند نه این که با تیراندازی او را بکشند. پس قتل این زندانی ها تنها به این دلیل بوده که رژیم ایران طی

چندین سال زندانی کردن این اشخاص نتوانسته است آنان را وادار کند از افکار خود برگردند. لذا در آستانه ی پایان یافتن مدت محکومیت ایشان، خواسته است صدای شکایت شان را از شکنجه های جسمی و روانی پیام زندان برای همیشه خاموش کند...»

آقای ثابتی ، ۳۳ سال می گذرد ، اما از هم تباران من و تو ، فراوان کسانی هستند که با کمر شکسته ، پاهای ورم کرده ، انگشتان بریده و چهره خونابه گون ، صورت خشمگین و صدای دهشتناک ترا بیاد دارند . در آن زمان جنازه های فراوانی را در شهر ها به نمایش گذاشتی. تو همچون " کرنون " حاکم آتن در ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از دفن جسد "پولونیکس" ، برادر " آنتیگونه" جلو گیری کردی. آیا به یاد داری؟

تصور مکن که تبهکاری های زیاده حکومت اسلامی ترا به حاشیه و سایه می راند . شا هدان فراوانی حضور دارند و سرافراز و استوار ایستاده اند .

یکشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۰ - ۱۹ فوریه ۲۰۱۲

<http://www.voanews.com/persian/programs/tv/113209144.html>-۱
rezaalavim@yahoo.com

اجای اشاره ای به مجاهدین خلق ایران

با سلام به آقای یدالله بلدی ! اشارات شما در باره برنامه افق بسیار با دقت نظر و شواهد زنده بود و نسبت به آن شخصا سپاسگزارم و یقینا مردم ایران نیز ششاهد این نظریات هستند و در قضاوت عمومی شما یکی از شاهدان و قربانیان رژیم ستم شاهی بوده اید . تنها اشاره ای توقع بود که همانگونه که به مبارزات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پرداختید و شکنجه ها و اعدامهای آن زمان توسط ساواک ، در انتظار بودم که اشاره ای هم به مبارزه مجاهدین خلق ایران و شکنجه هایی که بر ایشان رفته و نقش ساواک و در راس هرم مخوف آن پرویز ثابتی مشخص تر میکرد . هر چند متاسفانه این روزها بر اساس همان برنامه ریزی صدای امریکا و دیگر رسانه های قدرت بدست و جو ساز بنا بر آن است که حتی نامی از سازمان مجاهدین در مبارزه با استبداد شاهی و یا مذهبی بیاد نماند و متاسفانه امروز

در میان بحث و نظر شما نیز که بسیار سودمند و مستند بود اشاره ای به آنچه بر سازمان مجاهدین خلق ایران رفته نیامد و تنها خواستم شما را به وجدان و شرافت انسانی تان که یقیناً اینان را دیده و میشناسید رجوعی داده باشم . با تشکر sarnegoni@gmail.com

رودهای بیمار و دریاچه‌های سوخته

جلال ایجادی



ویرانگری زیست محیطی جمهوری اسلامی یک فاجعه تاریخی است و به این خاطر همه روزنامه‌نگاران و هنرمندان، دانشجویان و نوجوانان، سیاسیون و اندیشمندان، شهروندان و فعالان محیط زیست که اهمیت تلاش برای نجات محیط زیست ایران را می‌دانند، باید دست به دست هم دهند. رودهای ایران بیمارند و دریاچه‌های ایران می‌سوزند. باور کنید اوضاع زیست محیطی در ایران تراژیک و ناگوار و دردناک است.

اجتماعی که از منابع طبیعی و زیست‌بوم خود پشتیبانی و نگهداری نکند، نابودی خود را تدارک می‌بیند. زندگی انسانی در پیوند تنگاتنگ با طبیعت و تمامی منابع آن قرار داشته و هرگونه آسیب به طبیعت به ناگزیر ضربه به زندگی انسانی است.

ایران ما زیر فشار جمهوری اسلامی از بسیاری از استعدادهای انسانی و منابع طبیعی خود محروم شده است و روند تخریبی زیست‌بوم کشور ما به طرز دردناکی جریان دارد. برخلاف دیدگاه‌های مولدگرا در اپوزیسیون ایران امر زیست‌بوم، فرعی و جانبی نیست، بلکه اساسی و بنیادی است و ویرانگری کنونی جبران‌ناپذیر است. جمهوری اسلامی براساس بینش ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی خود در برابر حفظ و نگهداری محیط زیست است. هستی و ادامه این نظام سیاسی پیوسته با تخریب محیط زیست همراه بوده است. یکی از موارد خرابکاری در این زمینه وضع نابه‌سامان رودها و دریاچه‌هاست.

خشکسالی در جهان و تشدید گرمایش زمین تأثیرات منفی روی مناطق مرطوب و آب‌ها دارد و ایران از اثرات منفی آن به دور نیست. ایران کشور پرباران نیست. سالانه نزدیک به ۴۱۳ میلیارد متر مکعب در ایران بارندگی می‌شود که ۲۹۰ میلیارد مترمکعب آن تبخیر می‌شود و به هدر می‌رود. میزان بارندگی در ایران به عنوان یک کشور خشک و نیمه‌خشک، ۲۵۰ میلیمتر و این میزان یک سوم متوسط جهانی یعنی ۸۵۰ میلیمتر است. حال در هنگامی که این‌همه آب هدر می‌رود و سیستم بهینه‌سازی مصرف موجود نیست و به‌طور عمده شبکه آبرسانی مدرن و شیوه‌های مدیریتی مدرن وجود ندارد، آنچه اجرا می‌شود فاجعه‌بار است. در ایران استفاده تولیدی و صنعتی و شهری آب ناهنجار و مدیریت منابع آبی ناشایسته و نابخردانه است، و این امر به ناگزیر بحران‌های اکولوژیکی آب را به وخامت بیشتری می‌کشاند. در کشور ما از دید کارشناسانه عامل اصلی بحران، سیاست‌های حکومتی و دستگاه‌های دولتی است.

در بسیاری از کشورها مدیریت درست منابع طبیعی، بحران ناشی از عوامل طبیعی را به طور وسیع مهار کرده است، در حالی‌که بنا بر گزارش سازمان ملل، ایران یکی از کشورهای است که منابع طبیعی و آبی خود را به سرعت از دست می‌دهد. به این لحاظ پیش گرفتن شیوه‌های درست در مدیریت آب یک امر اساسی است. این مدیریت با سازمان‌دهی تازه تقسیم آب و تشخیص متناسب محصولات با زمین‌شناسی و جغرافیای محل تولید می‌تواند به برنامه‌ریزی بپردازد. این برنامه‌ریزی باید با اتکا بر روش علمی، مصرف بیهوده آب را کم کند و از هدر دادن آن به شدت جلوگیری کند. به عنوان نمونه کاشتن برنج در اصفهان یک انتخاب درست نیست، حال آنکه بهترین شرایط برای این محصول در شمال ایران است و یا مسئله دیگر اینکه ایران، بیش از هشت میلیون هکتار مزارع آبی دارد و مصرف‌کنندگان بخش کشاورزی، از شبکه‌های نیمه مدرن و بخصوص سنتی برای آبیاری استفاده می‌کنند. مدیریت آب در ایران بحران‌زاست. در این نوشته نگاهی به وضع برخی رودها و دریاچه‌ها می‌اندازیم تا ابعاد بحران و سیاست‌ها و شیوه‌های موجود را بهتر درک کنیم.

دریاچه‌های سوخته

دریاچه ارومیه در جدال میان مرگ و زندگی است. تشدید بحران اکولوژیکی و حیاتی دریاچه ارومیه واقدامات آگاهانه جمهوری اسلامی در جهت خشک کردن آن، یکی از حادثترین ویرانگری‌های زیست‌محیطی در ایران است. ساخت ۳۵ سد روی ۲۱ رودخانه مشرب‌کننده دریاچه ارومیه

نقش مهمی بر خشک شدن دریاچه ارومیه داشته است. هم‌اکنون با سدسازی نزدیک به ۵۰ میلیارد مترمکعب آب از دریاچه ارومیه گرفته شده که این کار سبب خشک شدن حدود سه هزار کیلومتر مربع شده است. مقامات دولتی با ساختن بروهی سدهای متعدد و چاه‌های عمیق و ایجاد جاده میانگذر روی دریاچه و آلوده کردن آن با پساب‌های صنعتی، مرگ دریاچه را برنامه ریزی کرده‌اند.

در سال ۱۳۸۹ بیش از دویست هزار هکتار از محدوده طبیعی دریاچه ارومیه به نم‌زار تبدیل شد. با توجه به روند وخیم کنونی اگر اقدام جدی و فوری صورت نگیرد تا چندسال دیگر این دریاچه از بین خواهد رفت. در ۱۳ سال گذشته بیش از ۳۰ طرح کشوری و استانی برای حل بحران دریاچه ارومیه به تصویب رسید، اما هیچ کدام اجرا نشد. سیاست فریب و قصد تبلیغاتی و ناتوانی مدیریتی حکومت نمی‌توانست به اقدام عملی بهینه‌سازی منجر شود و در نتیجه دریاچه ارومیه در راه مرگ تدریجی جلو رفت و هم‌اکنون با شش متر کاهش عمق آب مواجه شده است. آنچه مسلم است، این دریاچه زیبای کشورمان تا مرگ قطعی فاصله چندانی ندارد. خشک شدن این دریاچه علاوه بر این که یک فاجعه تمام عیار زیست‌محیطی است، یک بحران انسانی، اجتماعی و اقتصادی هم به دنبال خواهد داشت، چراکه باعث نابودی دامداری و کشاورزی و گردشگری در استان‌های پیرامون خود خواهد شد. (در نوشته دیگری به نام "بررسی بحران اکولوژیکی دریاچه ارومیه"، این بحران را به طور مفصل توضیح داده‌ام.)

دریاچه هامون، سومین دریاچه بزرگ ایران پس از دریاچه مازندران ✘ خزر و دریاچه ارومیه است. دریاچه هامون وابسته به رودخانه هیرمند در افغانستان است و اکنون چندین سال است که دیگر آب هیرمند به این دریاچه سرانیر نمی‌شود. در گذشته‌های دور دریاچه هامون، دریاچه‌ای بزرگ و پرآب بوده است. پس از خشکسالی‌ها و تقسیم‌بندی‌های کشورها و نرسیدن آب به مرزهای ایران به مرور قسمت‌های وسیعی از آن خشک شده و اکنون به چهار دریاچه مجزا تقسیم شده است: دریاچه هامون صابری یا سیستان، دریاچه هامون پوزک ایران، دریاچه هامون هیرمند و دریاچه هامون پوزک افغانستان که بخش کوچکی از آن نیز در ایران واقع شده است. دولت افغانستان، سال‌ها پیش سدی به نام کجکی روی رودخانه هیرمند احداث کرده است که موجب تشدید بحران شد. رودهای مرزی میان کشورها پیوسته منبع تشنج و اختلاف هستند و به این خاطر مسئولان کشوری باید به طرز فعال برای حل اختلاف و تامین

امکانات زیست محیطی بکوشند. دولت ایران بی‌توجه به این فاجعه، هیچگونه اقدام جدی برای مذاکره و تنظیم راه‌های آبی نکرده است.

رعایت نکردن حق آب ایران و قطع جریان آب رود هیرمند از سوی افغانستان باعث خشک شدن دریاچه هامون در حوزه آبریز منطقه سیستان شده است. امروز دریاچه هامون و تالاب آن با یک فاجعه زیست‌محیطی مواجه است. حیات سیستان در گرو جاری بودن هیرمند و زنده بودن هامون است و هامون همچون قلبی است که تا کوچک‌ترین گزندی در آن ایجاد می‌شود سایر بخش‌های دیگر را نیز با بحران مواجه می‌سازد. متأسفانه هیچگونه مدیریت یکپارچه درباره دریاچه هامون به منظور حفظ منابع آن و تامین نیروی انسانی برای نگهداری از آن وجود ندارد و دولت از هرگونه تلاش برای حفظ این اکوسیستم دور است.

سرزمین سیستان به دلیل شرایط خاص اقلیمی و جغرافیایی در مسیر بادهای موسمی قرار دارد و این امر به دنبال خشکسالی دریاچه هامون و خیزش ریزگردها و توفانهای شنی شرایط بحرانی در منطقه ایجاد کرده است. اوضاع دامداران و صنایع دستی نیز به مخاطره افتاده است. تخریب پوشش گیاهی، آتشسوزی‌ها، کمبود نیروی ماهر، نبود سیستم آبرسانی، فقدان بودجه و بی‌کفایتی حکومتگران، به خطرات اکولوژیکی این منطقه ابعاد گسترده‌ای داده است.

دریاچه بختگان که در استان فارس است در سال ۱۳۴۷ به عنوان منطقه حفاظت شده اعلام شد، ولی اکنون این دریاچه در حال خشکی کامل است. استفاده‌های متعددی در بالادست تالاب برای آب آشامیدنی شیراز و روستاهای متعدد و همچنین استفاده از آب برای اراضی کشاورزی و صنعت رمق دریاچه را گرفت و در پی این بهره‌برداری‌ها به طور طبیعی چیز دیگری برای ورود به تالاب باقی نمی‌ماند. منشاء دریاچه بختگان رودخانه کوچک "سیوند" در دره‌ای به همین نام است که تنگه بلاغی نیز خوانده می‌شود. سیوند نام روستایی بزرگ و خوش آب و هوا در مسیر راه شیراز به اصفهان در میانه راه تخت جمشید به پاسارگاد است و سیلاب رود سیوند در انتهای مسیر خود به رود "کر" می‌پیوندد و از آن جا به دریاچه بختگان می‌ریزد. دولت اسلامی ایران در حال حاضر سعی را به روی این رودخانه احداث کرده که از نظر طرفداران محیط زیست حیات دریاچه بختگان را به طور جدی تهدید کرده و به علاوه خطر مهلکی برای تمامی آثار باستانی نزدیک آن به شمار می‌آید.

بختگان در زمان‌های گوناگون گرفتار خشکسالی شده و دوباره همراه با بارش باران، پر آب و سبز و جایی خوب برای زندگی گونه‌های گوناگون

جانوری و گیاهی شده است. آخرین بار در سال ۱۳۷۰ خشکید که دوباره با بارش باران تر و تازه شد. از سال ۱۳۷۸ با دست‌اندازی‌های دولت و به ویژه وزارت نیرو خشکسالی شروع شده است و در پایان، بایستن حق آب آن و با مرگ بیش از سه‌هزار و ۸۰۰ فلامینگو بحران تشدید شد. تا سال ۱۳۸۴، سازمان محیط زیست از پذیرفتن تخمگذاری فلامینگوها در بختگان سر باز میزد که یکبار با تلاش مردم، اداره‌های محیط زیست استهبان و نمریز تخمگذاری فلامینگوها را پذیرفتند. اکنون در بخش بسیار وسیع خشک شده بختگان دیگر از پرندگان خبری نیست، زیرا متأسفانه این بخشها به میدانی برای تمرین و ویراژ موتورسواران و "تیک آف" کردن اتومبیلها تبدیل شده است. دریاچه بختگان، زیستگاه زمستانی پرندگانی بود که از روسیه و دشتهای سیبری به ایران مهاجرت می‌کردند. امروز فلامینگوها بختگان را ترک می‌کنند، زیرا بحران و بی‌توجهی مسئولان دولتی خشکی دریاچه را گسترش داده است. خشک شدن دریاچه بختگان اثرات مخرب زیادی روی مزارع، باغات و همچنین سلامتی شهروندان و زیست‌مندان داشته است، به گونه‌ای که برخی از مردم به بیماری‌های پوستی یا حتی تنفسی مبتلا شده‌اند.

❑ دریاچه پریشان که در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی کازرون قرار داشت ❑ و به وسعت ۴۳ کیلومتر مربع بود و بزرگ‌ترین و زیباترین دریاچه آب شیرین داخلی کشور محسوب می‌شد، به دنبال کمی بارش و عدم مدیریت درست منابع آبی و مصرف ناهنجار و بی‌رویه آب، سوزاندن بخش بزرگی از نیزارهای اطرافش به علت عملیات راهسازی و ایجاد سد و خشکسالی‌های اخیر کم‌کم خشک شد و بالاخره در سال ۱۳۹۰ بیش از ۹۰ درصد از توان انباشت آب خود را از دست داد. دریاچه پریشان دیگر پریشان نیست بلکه دریاچه سوخته است. دریاچه خشک شده "پریشان" به عنوان تالاب بین‌المللی ثبت شده بود و در تقسیم‌بندی مناطق جزو منطقه حفاظت شده محسوب می‌شد.

تالاب انزلی با وسعت ۲۰۰ کیلومترمربع مانند تصفیه خانه آب دریای خزر است. ۲۷ رودخانه مهم گیلان به این تالاب سرازیر می‌شوند که از مهم‌ترین آنها رودخانه بهمبر، ماسوله رودخانه، قلعه رودخانه پسیخان، پیربازار و شیجان رود است. این رودها با آب شیرین خود سدی در برابر آب شور دریای خزر به وجود آورده‌اند. این تالاب با بیش از ۱۰۰ گونه پرنده، ۵۰ گونه ماهی، صدها گونه موجودات گیاهی، جانوری و میکروسکوپی و ده‌ها گونه گیاهی، اکوسیستم کم نظیری دارد. تالاب انزلی از سال ۱۳۵۴ جزو تالاب‌های بین‌المللی تحت حفاظت شد و مهم‌ترین منبع تولید ماهیان خاویاری و استخوانی دریای خزر است.

دریای خزر و به ویژه بندر انزلی یکی از مهم‌ترین مناطق زیستگاهی پرندگان آبی مهاجر است و هر ساله در این مسیر پرواز بیش از ۱۰ تا ۱۲ میلیون اردک، لک لک، غاز، قو و سایر پرندگان به مهاجرت می‌پردازند. آبگیرهای حاشیه آن از مهم‌ترین مناطقی است که می‌تواند بهترین شرایط را برای گذران زمستان پرندگان مهاجر فراهم سازد. تالاب انزلی یک مخزن آب لب شور با عمق کم به شمار می‌رود. فضای گسترده آبی و گیاهی زنده تالاب محیط مناسبی را برای تخمگذاری انواع ماهیان فراهم ساخته و وجود متنوع گونه ماهی در این تالاب آن را به زایشگاه دریای خزر تبدیل کرده است.

در گذشته تالاب بین‌المللی انزلی در استان گیلان دارای ۱۲ متر عمق بود و هم اکنون از جلبک خفه‌کننده آزولا انباشته شده و آب‌هایش آلوده و به شدت کاهش یافته است. نیزارهای تالاب به طور وسیع صدمه دیده‌اند، انگل‌های تالاب بسیار زیاد شده و میزان آبیان و بچه ماهی‌ها به سرعت کم شده است. رفت و آمد قایق‌های موتوری، آلوده شدن آب به روغن سنگین و گازوئیل و مواد شیمیایی سمی، صید بی‌رویه در زمان تخم‌ریزی ماهی‌ها، آلودگی‌های ناشی از مصرف سموم گیاهی و کود شیمیایی در مزارع اطراف تالاب و ساخت اسکله در محل تلاقی دریا با تالاب، رفت و آمد ماهی‌ها را برای تخم‌ریزی به تالاب کاهش داده و امکان تولید مثل به مراتب دشوار و محدود شده است.

وضعیت بحرانی تالاب انزلی اتفاقی نیست بلکه نتیجه بی‌توجهی‌ها و بی‌لیاقتی‌ها است. ساختن استخر پرورش ماهی در پیرامون تالاب و تغییر ویژگی فیزیکی و شیمیایی آب، بی‌توجهی به ظرفیت تالاب در پذیرش گردشگری هم‌زمان، افزایش میزان فلزات سنگین و بخصوص سرب در آب و رسوبات تالاب، پمپاژ آب به بالادست تالاب به منظور آبیاری اراضی کشاورزی، احداث کومه‌های شکار، تجمع مقادیر زیادی از زباله‌های غیر قابل تجزیه در تالاب که از طریق رودخانه‌های منتهی به تالاب و بازدیدکنندگان از تالاب وارد آن می‌شود، نبود لایروبی لازم و نیز رهاسازی فاضلاب‌های صنعتی، خانگی و بیمارستانی چند شهرستان استان گیلان به تالاب انزلی و غیره منجر به تخریب بخش‌های بزرگی از تالاب و برهم خوردن تعادل اکوسیستمی آن شده است.

روشن است که اینگونه اقدامات نابودکننده قابل کنترل هستند و با مدیریت درست و سخت‌گیری‌های قانونی و روش‌های آموزشی می‌توان از آنها جلوگیری کرد و در نگهداری این زیست‌بوم تلاش ورزید، ولی در واقع سازمان‌های دولتی که در این منطقه هستند فاقد کارآرایی هستند و در نتیجه عوامل تخریب گسترش می‌یابند.

☒ یک نمونه دیگر رودخانه "زرچوب" است. این رود که به تالاب ☒ انزلی میریزد در مسیر حرکت خود پذیرای فاضلاب ۱۰ بیمارستان، ۵۲ گرمابه و پساب صنعتی ۳۸ بنگاه تولیدی و پساب‌های مسموم اراضی کشاورزی است. به علاوه شش شهر، پنج بخش و ۱۸ دهستان و بیش از ۳۰۰ روستا در حوزه این رودخانه قرار دارد. بخشی از پساب صنعتی کارخانه‌های حوزه و تمامی فاضلاب‌های شهری و روستایی بدون تصفیه به رودخانه تخلیه و باعث آلودگی شدید این رودخانه می‌شود. این امر مرگ و میر وسیع آبزیان رودخانه و تالاب انزلی را در پی داشته و شیوع یکسری بیماری برای انسان‌ها را به بار آورده است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت پنج شناسه اصلی، توان زیست‌پالایی تالاب انزلی را تهدید می‌کنند. آنها عبارتند از افزایش رسوب واردشده به تالاب، افزایش پساب‌های سمی صنعتی تخلیه شده در تالاب، تغییر کاربری اراضی و تبدیل بخشی از اراضی کنار تالاب به زمین‌های کشاورزی، جاده‌سازی و رشد بی‌رویه ساختمان. تالاب انزلی که از اکوسیستم‌های ثبت شده جهانی ایران است و تاثیر عمده‌ای روی آب و هوای محلی، زیست پرندگان، آبزیان و اقتصاد مردم حاشیه‌نشین دارد، اکنون با آلودگی زیست محیطی سخت بیمار است.

☒ دریاچه کافتَر در بخش مرکزی شهرستان اقلید در شمال استان فارس قرار داشت و درازای آن ۲۴ کیلومتر و پهنای آن شش کیلومتر بود. کافتَر یکی از دریاچه‌های آب شیرین استان فارس، از زیستگاه‌های بسیار ارزشمند پرندگان مهاجر محسوب می‌شد و مکان مناسب پرورش ماهی‌های کپور و آمور به شمار می‌رفت. وجود چشمه‌سارها و قنوات متعدد علاوه بر ایجاد مناظر زیبا و دیدنی، زمینه مساعدی برای پرورش ماهی قزل‌آلا فراهم کرده بود. پیش از بحران اکولوژیکی و خشکسالی سالانه حدود یک هزار تن ماهی کپور از دریاچه صید می‌شد. این دریاچه امکانات شغلی فراوانی به وجود آورده بود و آب مورد نیاز همه کشاورزان بومی را تامین می‌کرد. به‌طور مسلم یکی از دلایل بحران کمبود بارش است، ولی در ۱۵ سال گذشته به دلیل استفاده بی‌رویه آب و همچنین توسعه کشاورزی در بالادست خسارات جبران ناپذیری به کافتَر وارد شد و این دریاچه آخرین نفس‌هایش را بعد از چهار سال کشید و نابود شد. اگر در گذشته روی دریاچه مدیریت و کارشناسی صورت می‌گرفت و سپس درباره آبرسانی و برداشت آب اقدام درست می‌شد، هم اکنون شرایط دریاچه کافتَر این‌گونه نبود که به محلی برای اتومبیل‌رانی تبدیل شود.

دریاچه طشک با وسعت تقریبی ۸۰۰ کیلومترمربع در شمال باختری

دریاچه بختگان و ۱۶۰ کیلومتری خاور شیراز قرار دارد. تعدادی جزیره و شبه جزیره کوچک و بزرگ از جنس رادیولاریت، سنگ‌های پلاژیک و آهک‌های سروک در این دریاچه وجود دارند که مهم‌ترین آنها جزایر نرگس و گنجان است که مساحت آنها تابع شرایط بارندگی سالانه است. یکی از جزایر دریاچه طشک جزیره پلیکان‌هاست که در گذشته محل لانه‌سازی پرندگان مختلف بوده است. در واقع ۹۵ درصد این دریاچه به دلیل خشکسالی‌های اخیر خشک شده و تنها چشمه گمبان که در اطراف آن واقع شده و در گذشته تا حدودی آب دریاچه را تامین می‌کرده است، آب دارد. برداشتهای بی‌رویه آب و عدم مدیریت درست و فقدان بودجه و نیروی کار کارشناس این دریاچه را با مشکل بحران حیاتی روبه‌رو ساخته است.

✘ تالاب هورالعظیم یا هورالهویزه یکی از بزرگ‌ترین تالاب‌های داخلی ایران به شمار می‌رود که در استان خوزستان، شهرستان دشت آزادگان و هویزه قرار دارد و بخشی از آن در کشور عراق است. این تالاب حدود ۱۱۸ هزار هکتار می‌باشد که هم اکنون میزان خشکی‌هایش بر میزان آب درون تالاب پیشی گرفته است. تالاب هورالعظیم از سه رودخانه دجله، فرات و کرخه تغذیه می‌شود. در فصل پاییز سه دسته از پرندگان مهاجر شامل پرندگان زمستان‌گذر، پرندگان بومی و پرندگان جوجه‌آور به تالاب‌های خوزستان از جمله تالاب هورالعظیم مهاجرت می‌کنند.

پرندگان زمستان‌گذر از کشورهای نظیر آسیای میانه، روسیه و سیبری به تالاب‌های خوزستان مهاجرت می‌کنند و پس از گذراندن پاییز و زمستان در خوزستان، اوایل فصل بهار دوباره به زیستگاه خود بازمی‌گردند. جانورانی که در این تالاب زیاد یافت می‌شوند عبارتند از: شغال، روباه، شیر، گربه جنگلی، سمور آبی، گراز، روباه و غیره. این تنها تالابی است که بر اساس بررسی‌های کارشناسانه زیست‌بومی از ۱۰۰ نمره، نمره ۱۰۰ را کسب کرده و هیچ تالابی تاکنون چنین نمره‌ای را به دست نیاورده است. باید اشاره کرد که بیشترین تعداد پرنده‌های در معرض خطر، در این تالاب بسر می‌برند و در عین حال این تالاب از نظر حجم و انواع پرنده یکی از غنی‌ترین اکوسیستم‌های جهانی است.

در اوایل سال ۱۳۸۷ کمیسیون اقتصاد دولت با واگذاری بیش از هفت‌هزار هکتار از اراضی محدوده تالاب هورالعظیم به وزارت نفت جهت کشف و استخراج نفت موافقت کرد. این در حالی است که به موجب ماده ۱۶ قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست تمامی عرصه‌های تالابی کشور به نمایندگی از دولت در اختیار سازمان حفاظت محیط زیست قرار گرفته

است و این سازمان نیز حق واگذاری آنها را ندارد. بنابراین اگر قرار بود مصوبه دولت مبتنی بر قوانین زیست‌محیطی باشد، بنابراین طبق ماده ۱۶ نباید هیچ‌گونه واگذاری صورت می‌گرفت. از این رو به نظر می‌رسد این مصوبه نه تنها، بر طبق مقررات و قوانین زیست‌محیطی حکومت نیست، بلکه نقض آشکار ماده ۱۶ قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست و نیز اصل ۵۰ قانون اساسی همین نظام است.

پس از این کلاهبرداری قانونی در طرح توسعه میدان نفتی آزادگان که در ۸۰ کیلومتری غرب اهواز در حاشیه مرز ایران و عراق واقع شده است، حفاری ۲۶۷ حلقه چاه در دستور کار قرار گرفت. بر اساس برنامه‌ریزی انجام شده نزدیک به ۵۰ حلقه از این چاه‌ها در هورالعظیم، بزرگ‌ترین تالاب خاورمیانه، حفاری می‌شوند که بنا بر گزارش‌های منتشر شده تاکنون هفت حلقه از آنها حفر شده‌اند.

اعلام موافقت دولت با واگذاری بیش از هفت‌هزارهکتار از زمین‌های هورالعظیم به صنایع پتروشیمی و نفت در حالی صورت گرفت که حوادث ناگوار و پیامدهای نابودی این تالاب از دیرباز از جانب فعالان محیط زیست مطرح شده است. اضافه بر این برنامه محیط زیست سازمان ملل چند سالی است که نسبت به پیامدهای نابودی این تالاب هشدار می‌دهد، اما ایران و عراق که هورالعظیم در مرز مشترک آنها واقع شده است کوچک‌ترین توجهی به این هشدارها نکرده‌اند. سازمان ملل بارها هشدار داده که در جنوب غربی ایران فاجعه‌ای در مقیاس دریاچه آرال و جنگل‌های آمازون که بزرگ‌ترین فجایع زیست محیطی تاریخ هستند در حال وقوع است. کجاست گوش شنوای این حکومتگران حریص پول نفت؟ چپاول ثروت‌های مردم ایران و نابودی محیط زیست ایران تنها قانون این نظام دینی است.

رودهای بیمار و آلوده

زاینده رود در اصفهان خاموش است. بحران زاینده‌رود و متوقف کردن آب در بخش شرقی این رودخانه، از اصفهان تا تالاب گاوخونی خطرناک‌ترین رویداد زیست‌بومی در مرکز ایران است. این بحران نه نتیجه خشکسالی طبیعی بلکه قبل از هرچیز ناشی از تصمیمات سیاسی و اداری هیئت حاکمه است. در دورانی که فشار کمی باران وجود دارد دولت اسلامی تصمیم گرفت تا آب را به چهار محال و بختیاری جهت نیازهای اقتصادی پرمصرف بکشاند و آب مورد نیاز کارخانه‌های بزرگ پرمصرف را در اولویت قرار دهد و بدین ترتیب تمام مسیر را تا گاوخونی از آب محروم کند. این تصمیم نابردانه، اصفهان و سی‌وسه

پل را از آب محروم و کشاورزان بی‌شماری را بی‌خانمان کرد و آب و هوای محیط طبیعی و زندگی پرندگان و جانوران این منطقه را ناسامان ساخت.

تالاب گاوخونی یک تالاب بین‌المللی بود که ۴۷۰ کیلومتر طول آن بود و به ثبت جهانی رسیده بود، اما امروز دیگر به‌خاطر خشکی زاینده‌رود وجود ندارد و بسیاری تالاب‌های دیگر نیز هستند که امروز به‌خاطر سدسازی از بین رفته‌اند. زمانی که زاینده‌رود در اصفهان تا گاوخونی آب داشت آسیب‌هایی چون آلوده بودن آب و ساختمان‌سازی‌های ناهنجار این رود را مورد هجوم قرار داده بود و امروز به دلیل فقدان کارشناسی و عدم توجه به منافع عمومی، در بخش بزرگی آب خشک شده و زندگی اقتصادی و اجتماعی و زیست‌بومی آشفته شده است.

تاکنون نزدیک به ۵۰۰ هزار اصله درخت از فضای سبز اصفهان، به دلیل خشکسالی‌های مکرر، خشکیده‌اند و بیش از ۴۲۰ هزار اصله درخت در شرق اصفهان خشک شده است. کارشناسان محیط زیست معتقدند که مشکل زاینده‌رود در اثر سوءمدیریت در سال‌های گذشته به وجود آمده است. از انتقال غیر اصولی آب زاینده‌رود به شهرها و استان‌های دیگر، احداث غیر منطقی و طبیعت ستیزانه صنایع بزرگ در حاشیه رودخانه، عدم راندمان مناسب در صنایع کشاورزی استان‌های چهارمحال بختیاری و اصفهان، کاشت محصولات کشاورزی نظیر برنج، نگاه استانی به زاینده‌رود و... همه و همه در خشک شدن پر آب‌ترین رود فلات مرکزی ایران نقش داشته است. از خاطر نباید برد که زاینده‌رود در بخش غربی خود نیز آلوده و بیمار است.

بر پایه گزارش پایگاه خبری شهر الکترونیک ب عنوان نمونه روزانه هفت میلیون لیتر فاضلاب شهرک بهارستان به زاینده‌رود میریزد. (۱۹ بهمن ۱۹۹۰) نه تنها بخش کشاورزی، حجم بالایی از آب زاینده‌رود را مصرف کرده و در نتیجه اثر منفی قابل ملاحظه‌ای بر اکوسیستم این رودخانه حیاتی دارد، بلکه از سوی دیگر اثرات پساب‌ها از طریق تخلیه زه‌آب‌های کشاورزی بر زاینده‌رود فاجعه بار است. میزان مصرف کودهای شیمیایی مختلف در اراضی آبخور زاینده‌رود بالغ بر صد هزار تن و مصرف سموم کشاورزی بالغ بر ۴۵۰ تن است.

زه‌آب‌های کشاورزی حاوی املاح محلول، بقایای سموم دفع نباتی و علفکش‌ها و بقایای کودهای شیمیایی به ویژه نیترات و مقداری عناصر سنگین است و تمامی این آلودگی‌ها به زنجیره طبیعت و زندگی انسانی و حیوانی وارد می‌شود. اصفهان یکی از شهرهای مبتلا به بیماری ام.اس

است. در توضیح این بیماری آنچه مهم است دو فاکتور مهم ژنتیک و عوامل محیطی در بروز بیماری نقش دارند. عوامل ژنتیکی گوناگون می‌تواند مستعد کننده فرد به بیماری ام. اس باشند، اما از طرف دیگر فاکتورهای محیطی همچون عفونت‌ها بخصوص عفونت‌های ویروسی، آلودگی‌های صنعتی، مواد توکسیک داخلی و محیطی و استرس‌های روحی و روانی نیز به عنوان عوامل مطرح در پیدایش ام. اس مورد بحث هستند.

بیماری ام. اس (M.S) در شهرهای صنعتی و در کنار کارخانه‌های آلوده‌کننده هوا و آب بسیار شایع‌تر است. این بیماری در اصفهان که آلوده‌ترین شهر صنعتی ایران است و از نظر غلظت مواد توکسیک و خطرناک در آب، خاک و هوا رتبه بالایی را در کشور دارد بسیار گسترده و رایج است. این بیماری در شهرهایی که در حاشیه زاینده‌رود و مجاور کارخانجات آلوده کننده هستند، شیوع بیشتری دارد. (به نوشته "جمهوری اسلامی زاینده‌رود و تالاب گاوخونی رانا بودکرد" رجوع کنید.)

✘ رودخانه کارون که زمانی پرآب‌ترین رود ایران بود امروز به سختی نفس می‌کشد. بحران رود کارون با ایجاد سدهای بزرگ گوناگون و مواد نفتی زباله‌ها اوج گرفت. این بحران در ادامه خود به نابودی ۶۳ آبادی به لحاظ آبگیری سد و از بین رفتن هشت هزار شغل کشاورزان منطقه و نیز تخریب زیستگاه‌های پرندگان و جانوران و تلف شدن یک میلیون از نخل‌های پایاب این رودخانه در خرمشهر و اروندکنار در اثر شوری و خیز معکوس آب از خلیج فارس منجر شد.

به دنبال این سدسازی‌ها استان خوزستان با کمبود بیش از چهار میلیارد مترمکعب آب مواجه است. تنها با آبگیری سد کارون سه تعداد ۶۳ آبادی شامل ۱۲۹۱ قطعه زمین کشاورزی و مسکونی به زیر آب رفت، تعداد ۳۵ روستا غرق شد و با به زیر آب رفتن زمین‌های کشاورزی ۲۸ روستا، کشاورزان بسیاری قدرت تولید و مشاغل خود را از دست دادند و ۱۵ هزار نفر مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند.

رود کارون مکانی برای رهاسازی بیرویه پساب‌های صنعتی، شهری و کشاورزی شده است و بیش از ۴۰ درصد فاضلاب شهری اهواز و فاضلاب‌های صنعتی و کشاورزی در بالا دست رودخانه به صورت مستقیم به آن وارد می‌شود. همچنین به دلیل کاهش میزان دبی رودخانه و بازگشت آب از سوی دریا، شوری آب کارون افزایش یافته و معضل آلودگی آب رودخانه را تشدید کرده است. متأسفانه اکوسیستم گیاهی و جانوری رودخانه کارون به دلیل آلودگی بیش از حد این رودخانه در حال نابودی است و

برخی گونه‌های جانوری مانند گربه ماهی در حال انقراض هستند.

رودخانه کارون در گذر از خوزستان حدود ۷۰ درصد آب شرب استان را تامین می‌کند و این در حالی است که این رودخانه پذیرنده پساب‌های شهری، کشاورزی و صنعتی استان است. دبیر انجمن کارشناسان محیط زیست اهواز گفت: " براساس آمار، سهم آلودگی کارون ناشی از فاضلاب‌های کشاورزی ۴۸ درصد، فاضلاب شهری ۲۶ درصد و فاضلاب صنعتی ۲۳ درصد است." (سایت مردم سالاری ۱۳۸۸/۷/۷)

در حال حاضر در هر گوشه‌ای از کارون آلودگی صنعتی و زباله شهری و خانگی غوغا می‌کند و مدفوع خانگی و لاشه حیوانات در کارون شناور هستند. در کارون آلودگی میکروبی و آلودگی ناشی از فلزات سنگین (سرب، کادنیوم، سیانور و آرسنیک) سلامتی انسان‌ها و آبزیان و جانوران را با خطرات جدی مواجه کرده است. اثرات آلودگی‌های میکروبی سریع و آنی بوده و به شکل بیماری‌های ویروسی و باکتریایی است. حال آنکه آلودگی‌های ناشی از سموم دفع آفت و فلزات سنگین به خاطر تجمع تدریجی در بلندمدت به نسل‌های آینده انتقال می‌یابد و برخی از آنها به رشد سرطان منجر خواهد شد.

کارون از آلودگی‌های شیمیایی و نفتی برکنار نیست. شدت این آلودگی به قدری است که گاه به صورت لکه‌های نفتی بزرگ حدود دو تا سه مترمربع روی رودخانه کارون دیده می‌شود. به علاوه بررسی‌ها نشان می‌دهد که این آلودگی نیز ناشی از مازوت است که برای شست‌وشوی توربین‌ها استفاده می‌شود. به عنوان نمونه نیروگاه دولتی برق اهواز "رامین" از این ماده برای شست‌وشوی اسیدی توربین‌های خود استفاده می‌کند و سپس مواد زائد را به رودخانه کارون سرازیر می‌کند. درسایت اینترنتی این شرکت دولتی چنین آمده است: "نیروگاه رامین افتخارصنعت برق کشور و یک دانشگاه فنی تخصصی است." همین شرکت "افتخار آفرین" جمهوری اسلامی در حال نابودی محیط زیست و مسموم کردن شهروندان ایرانی است.

✘ کشف رود این رودخانه تاریخی خراسان که با طول ۲۹۰ کیلومتر مسیرش به پل خاتون سرخس می‌رسد شادابی گذشته خود را از دست داده است و امروز کشف رود به یک رودخانه سرشار از فاضلاب و لجن و بوی گند و آلودگی‌های سرطان‌زا و سبزی‌های آلوده تبدیل شده است. فاضلاب صنعتی حاصل از فعالیت‌های شهرک صنعتی توس از تصفیه‌خانه پرکنندآباد، فاضلاب صنعتی بنگاه‌های آبکاری منطقه دهرود، صنایع پوست

و چرم همت‌آباد و کارگاه‌های قالیشویی منطقه التیمور، فاضلاب خانگی تصفیه‌خانه اولنگ و پرکندآباد، زه‌آب‌های کشاورزی حاوی سموم و کودهای شیمیایی و فاضلاب‌های تصفیه نشده مناطق مختلف مشهد از جمله آلودگی‌هایی است که در بستر این رود تخلیه می‌شوند. پانزده سال است که مسئولان جمهوری اسلامی و بوروکراسی دولتی همه این پدیده‌های دلخراش را می‌شناسند، ولی در کنار بی‌کفایتی و فساد خود کوچک‌ترین احساس مسئولیتی نسبت به نابودی زیست محیطی نشان نمی‌دهند.

سفیدرود با تخلیه هزار و ۸۴۰ تن نیترات، فسفات و ۳۰۰ تن انواع حشره‌کش‌ها از آلوده‌ترین رودخانه‌های ایران در سواحل خزر است که به تنهایی بیش از پنج درصد بار آلودگی تخلیه شده است از سموم شیمیایی کشاورزی را در سواحل شمالی به خود اختصاص می‌دهد. کارشناسان بر این باورند که افزایش آلاینده‌های نفتی، میکروبی و کشاورزی، تعادل زیستی رودخانه سفیدرود را که یکی از مهم‌ترین آثار طبیعی ایران است به مخاطره انداخته است. تخلیه سالیانه یک هزار تن پساب صنعتی و خانگی و انواع زباله‌های رهاشده روستایی و شهری، سفیدرود را به زباله‌دانی تبدیل کرده است و با انتقال این آلودگی‌ها به خزر، فاجعه زیست محیطی هر روز ابعاد گسترده‌تری می‌گیرد.

در حال حاضر اکوسیستم طبیعی سفیدرود دچار تغییرات زیادی شده که علاوه بر خطر نابودی کامل رودخانه و گونه‌های متنوع آبزیان موجود در آن، اقتصاد و معیشت هزاران انسانی را که در حاشیه رودخانه سفیدرود زندگی می‌کنند نیز به خطر انداخته است. بروز پدیده‌هایی همچون توده‌های وسیع فیتوپلانکتونی که تبدیل به معضلی در دریای خزر شده و حیات آن را تهدید می‌کند، نشانگر میزان شدید آلودگی آب‌های ورودی به این دریا است که حجم وسیعی از این آلودگی به سفیدرود بازمی‌گردد. آلاینده‌هایی که وارد آب رودخانه سفیدرود می‌شوند سرشار از مواد آلی و غیر آلی هستند که معمولاً باعث افزایش جمعیت باکتری‌ها و جلبک‌های مزاحم می‌شوند که می‌توانند تعادل زیستی را در اکوسیستم‌های رودخانه‌ای با خطر مواجه سازند.

✘ افزایش باکتری‌ها و جلبک‌ها باعث افت شدید اکسیژن محلول در آب رودخانه سفیدرود شده و زمینه رشد موجودات بی‌هوازی را که گازهای سمی متان و هیدروژن سولفید تولید می‌کنند فراهم کرده است و علاوه بر بوی تعفن شدید، مرگ این رودخانه را به همراه دارد. از سوی دیگر تجمع مواد آلاینده به ویژه عناصر سنگین در بدن آبزیان خصوصاً ماهیان بالغ، خطرات بسیار جدی برای انسان به همراه دارد و

می‌تواند باعث بروز بیماری‌های خطرناکی برای انسان‌ها شود.

رودخانه سفیدرود با تامین درصد آب استان از جمله منابع آبی ۸۰ مهم گیلان به شمار می‌رود که از خارج استان سرچشمه می‌گیرد و آلودگی آن به هشت استان دیگر نیز انتقال می‌یابد. با چنین وضعی روشن است که در این منطقه فاضلاب‌های شهری و روستایی و صنعتی مناسب ایجاد نشده است. به‌علاوه رسوب‌زدایی و اقدامات قانونی و آموزشی در دستور فعالیت رژیم قرار ندارد و بنابراین، ادامه آلودگی شیمیایی و میکروبی آب و نیز باقی ماندن فلزات مانند جیوه و کروم و سرب حیات زیست‌بومی را به‌طور مداوم تخریب می‌کنند. (رجوع شود به خبرگزاری مهر (در ۹/۷/۱۳۸۷)

رودخانه ارس بزرگ‌ترین مرز رودخانه‌ای بوده و به طول ۴۷۵ کیلومتر است که مهم‌ترین و پرآب‌ترین رودخانه شمالی ایران در منطقه آذربایجان محسوب می‌شود. این رودخانه از غرب جلفا تا اصلاندوز مغان (استان اردبیل) در طول نوار مرزی ایران و جمهوری آذربایجان جریان دارد و از آناتولی ترکیه سرچشمه می‌گیرد و از مرز ترکیه - نخجوان جلفا و ارمنستان می‌گذرد و پس از گذر از مرز ایران به دریای خزر میریزد. آلودگی آب‌های مرزی هم اکنون مهم‌ترین بحرانی است که کشورهای همسایه را درگیر خود کرده است. (سایت صداقت ۱۶ مرداد ۱۳۸۹) وارد کردن زباله‌های صنعتی یا خانگی در آب، ریختن فاضلاب صنعتی، خانگی و بیمارستانی در آب، آلودگی حرارتی آب که از طریق عملیات صنعتی در آب رودخانه‌ها ایجاد می‌شود از جمله معضلات این رودخانه است.

✘ در حال حاضر، مشکلات ناشی از آلودگی‌های وارد شده از کشورهای (ایران، آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) واقع در حوزه رودخانه از مهم‌ترین چالش‌های موجود در رودخانه ارس است و به تازگی حفاری معدن مس سونگون باعث آلودگی رودهای منتهی به ارس شده است. آلودگی اصلی آب در منطقه "شیخلی-۲" به مس و فلزات دیگر تا شش درجه است. در مناطق "آغستافا چای" میزان آلودگی آن تا هفت درجه بوده است. در انبارهای آب مناطق "آغستافا چای" آلودگی به مس شش درجه از حد استاندارد بیشتر است. میزان آلودگی آب رودخانه ارس در منطقه "بهرام تپه" به مس سه درجه و آلودگی آن به سایر فلزات دو درجه بوده است. در این منطقه میزان آلودگی به محصولات نفتی نیز بیش از اندازه است. نفوذ این آلاینده‌های شیمیایی و صنعتی به ارس نه تنها سلامتی انسان‌ها و زندگی آبزیان را به خطر انداخته، بلکه به علاوه ورود آنها به دریای خزر منجر به افزایش بحران خزر شده است.

دلایل واقعی این فاجعه زیست محیطی در ایران کدامند؟

شمارتالاب‌های ایران ۲۸۰ عدد ارزیابی می‌شود که از آن میان ۷۶ تالاب ارزشمند تحت حفاظت کنوانسیون بین‌المللی رامسر قرار دارد. این تالاب‌ها نیازمند یک مدیریت و کارشناسی علمی هستند تا با برنامه‌ریزی و اقدامات پیشگیرانه از هرگزند و آسیبی به آنها جلوگیری شود. متأسفانه دستگاه اداری و سیاسی ایران نه تنها فاقد مدیریت درست است، بلکه خود از عوامل اصلی این ویرانگری ارزیابی می‌شود. بی سبب نیست اگر سال ۱۳۸۹ سیاه‌ترین سال تخریب محیط زیست ایران قلمداد شد و کشور ما به عنوان یکی از ۱۰ کشورهای تخریب‌کننده محیط زیست در جهان معرفی می‌شود.

عوامل اقلیمی جهانی و افزایش گرمایش زمین به طور مسلم بر تمامی منابع آبی جهان تاثیر منفی دارد. وضع کشور ما از این پدیده بین‌المللی به کنار نیست. ولی در کشور ما منابع طبیعی شگفت‌انگیز با روند شتابانی در حال نابودی‌اند و سدسازی، جاده‌کشی، اتوبان‌کشی، چاه عمیق، زهکشی، حفاری معدن، طرح‌های صنعتی، شهرسازی، افزایش جمعیت در برخی مناطق و بالاخره فقدان مدیریت همه جانبه تالاب‌ها و نبود بودجه و کارشناسی کافی روند دردناک ویرانگری را تشدید کرده است.

یکی از جلوه‌های برجسته تخریبی در ایران، نابودی تالاب‌ها و خشک شدن و یا آلوده شده رودهاست. طبیعت تالاب به آب سالم و رعایت بیودیورسسته نیازمند است. همانگونه که انسان بدون آب نابود است، زندگی طبیعت در گرو وجود آب سالم و دوری از آسیب است. در کشور ما منابع آب شیرین گسترده نیست حال آنکه آب در کلیه فعالیت‌های زیست محیطی انسان و تسلط بر فرایندهای شیمیایی و بیولوژیکی محیط نقش بسزایی را ایفا می‌کند. وجود محدودیت‌های منابع آبی، بخصوص آب شیرین رودخانه‌ها، لزوم حفظ و نگهداری بیش از پیش آنها را در برابر آلودگی‌ها ضروری می‌نماید.

بسیاری از تالاب‌ها و دریاچه‌های کشور در حال حاضر بدترین وضعیت خود را تجربه کرده و می‌کنند که از آن میان باید به تالاب انزلی، گاوخونی، میقان، طشک، کم‌جان، هامون، مهارلو، میانکاله، گندمان، شادگان، هورالعظیم، کیو خرم‌آباد، کافترا، دریاچه ارومیه و ... اشاره کرد. رودهای بیمار و آلوده بسیارند. طبق یک بررسی از ۱۶۰ رودخانه مهم کشور، میزان آلودگی ۷۰ رودخانه بسیار زیاد است. شمار زیادی از تالاب‌ها سوخته‌اند و یا نفس نفس می‌زنند و دلایل بیماری و مرگ

رودها و دریاچه‌ها گوناگون است. دلایل اساسی بحران اکولوژیکی سیاسی و اقتصادی و مدیریتی و فرهنگی است.

سیاست سدسازی یکی از شاخه‌های مهم اقتصادی سپاه پاسداران بوده و در استراتژی مالی خود و زد و بندهای پنهانی بین بخش خصوصی و شرکت‌های خارجی فرصت طلایی برای خود به وجود آورده است. واگذاری پروژه‌های سدسازی به ۳۰۰ شرکت سدسازی وابسته به سپاه پاسداران، نیز در زمره‌ی کلاهبرداری‌ها و چپاول سازمان‌یافته دارایی‌های کشور توسط نظام ولایت فقیه و نظامیان و بوروکرات‌ها و خودی‌های حکومت اسلامی به شمار می‌آید. این اقدامات پرسود یکی از دلایل تخریب رودخانه و دریاچه‌ها و تالاب‌های ایران است.

یکم: بحران تالاب و آلودگی آب‌ها بواسطه جاده‌کشی و ریختن پساب‌های صنعتی و فاضلاب‌ها و کشتی‌های نفتی و قایق‌های موتوری و بلیاقتی و عدم توجه نهادها و مسئولان دولتی است. تمام شرکت‌های حریمی که در مسیر آب‌ها قرار دارند با آلودگی تمام پساب‌های خود را برای اینکه هزینه نگهداری و بهینه‌سازی را نپردازند، به درون رودها سرازیر می‌کنند. فقدان کانال‌کشی‌ها و فاضلاب‌های شهری فرصت دیگری است تا گنداب‌ها به طور مستقیم وارد رود و دریاچه شود. بنابراین سرمایه‌گذاری زیربنایی و اراده سیاسی همسوی محیط زیست عامل برجسته‌ای به شمار می‌آید.

دوم: توسعه کشت صنعتی نامناسب در برخی مناطق و منحرف کردن مسیر آب عامل دیگری در پیدایش و رشد بحران است. شکار بی‌رویه و صید ماهیان کمیاب، استخرهای پرورش میگو و تبدیل مناطق مرطوب و آبی به ساختمان و چاه نفت و میدان بهره‌برداری از جمله روندهای تخریب‌کننده است. این شیوه‌های تولیدی مولدگرا و حریص به تعادل محیط زیست به طور کامل بی‌توجه بوده است و تمامی منابع طبیعی را تابع تولید و سود اقتصادی می‌کند.

سوم: عامل دیگر بحران محیط زیستی، پایین بودن فرهنگ اکولوژیکی شهروندان و نخبگان آنهاست. فرهنگ مصرفی در شهرها، روحیات سودجویی بلافاصله، فقدان آگاهی نسبت به اهمیت طبیعت سالم در زندگی انسانی، نبود حس مسئولیت در جامعه نسبت به دیگران و نسل‌های آتی، فرومایگی روحی مبتنی بر بخور بخور، عدم آگاهی نسبت به علل صنعتی و شیمیایی تخریب، فقدان مباحثه و برنامه‌های آموزشی در رسانه‌ها و محیط آموزشی، همه و همه سطح فرهنگ عمومی را پایین نگاهداشته است.

چهارم: فقدان بینش همه‌جانبه و شیوه‌های تطبیقی و علمی دلیل دیگری در ندانم‌کاری‌ها و به ناگزیر ویرانگری‌های بیشتر است. در مدیریت آب باید به نکات زیر توجه شود: مهار زدن به سیستم تولید و مصرف و کم کردن مصرف و "جای پای" اکولوژیک، تصمیم‌های سیاسی و اداری در هماهنگی با معیارهای اکولوژیک، آموزش حرفه‌ای برای رشته‌های تولیدی جدید پاک، آموزش و فرهنگ اکولوژیک برای حفظ طبیعت و زیست انسانی، یک سازمان قدرتمند دولتی اکولوژیکی و زیست‌بومی جهت مقابله با طرح‌های مخرب خصوصی و دولتی، حمایت از توسعه نهادهای زیست‌بومی مستقل، آزمایش‌های بیولوژیک و شیمیایی آب توسط سازمان‌های دولتی و غیر دولتی، کنترل کانال‌ها و لوله‌کشی‌ها برای کم کردن هرز رفتن آب، تشویق خانواده‌ها برای کاهش معقول آب مصرفی، انتشار آمار درست و علمی، توسعه تکنیک آبیاری مدرن، بازیافت آب‌های استفاده شده، ترویج فلسفه و اتیک دیگری در جامعه درباره زمین و طبیعت و آب و انسان.

پنجم: عامل برجسته دیگر در ویرانگری‌ها، دولت و سازمان‌های اداری است. دولت، مجلس، وزارت نیرو و نفت، کمیسیون اقتصاد، فرمانداری‌ها، سپاه پاسداران و جهاد از مخربین محیط زیست ایران هستند. ساخت خط آهن ایران به آسیای میانه که از گرگان به مرز ایران و ترکمنستان می‌رسد نیز یکی دیگر از علل تخریب سیستم اکولوژیک تالاب‌ها و رودها در این مناطق است. این طرح زیر نظر دولت انجام شده است.

فقدان اقدام قاطع و نبود قوانین در قبال شرکت‌هایی که پساب خود را در آب‌ها رها می‌کنند، نتیجه بی‌کفایتی و بوروکراسی دستگاه حاکم است. اگر طرحی با همسایگان برای حل بحران ارس و هیرمند و هامون و هورالعظیم و خزر و خلیج فارس نیست، به خاطر آن است که حکومت اسلامی فقط در پی طرح‌های اتمی و نظامی و چپاول کشور است و امور زیست‌بومی هیچ ارزشی برایش ندارد.

مدیریت سیاسی اکولوژیکی آب و نجات رودها و دریاچه‌ها از توان جمهوری اسلامی خارج است. این نظام دینی فقط بر پایه حرص و سود بلافاصله و نابودی منابع طبیعی در کوتاه‌ترین زمان است. تمامی مدیران این نظام نه برپایه آینده‌نگری و تامین منافع نسل‌های بعدی، بلکه جهت کسب منافع شخصی و گروهی در کوتاه‌مدت عمل می‌کنند. فروش نفت و گاز برای تثبیت قدرت و جاه‌طلبی‌های اتمی، نابودی جنگل، مصرف بی‌رویه آب، سودآوری از طریق واردات انحصاری باندهای حکومتی، تعرض به سلامتی انسان‌ها از طریق انتشار آلودگی‌های زیست محیطی، عدم

برخورد نسبت به پساب‌های بنگاه‌های تولیدی، عدم بودجه و نبود مدیریت شایسته جهت حفظ رودها و تالاب‌ها، همه و همه اجزای یک سیاست حکومتی است. مدیریت درست آب و نگهداری زیست‌بوم متکی بر یک سیاست ژرف اکولوژیکی است.

حال آنکه این رژیم بنا بر بینش کهنه و سودپرستانه خود قادر نیست در این راستا عمل کند. برخلاف افکار عقبمانده بخش بزرگی از اپوزیسیون ایران، اکولوژی یک سیاست است، سیاستی که متکی بر یک فلسفه، نگرش اقتصادی، بینش فرهنگی و دید اجتماعی است، و به این خاطر این حکومت بنا بر منافع و ایدئولوژی‌اش نمی‌تواند همراه و همساز این سیاست باشد. برخلاف کسانی که بر پایه افکار مولدگرا و عقبافتاده خود، امر زیست محیطی را فرعی و جانبی و غیر اساسی می‌دانند و کسانی که قادرند خروارها متن در باره ملاحا و دعواهای آنها بنویسند و مزخرفات و حرف‌های بی ارزش آنان را به تفسیر بکشند، ما باید به ارزش اساسی محیط زیست در زندگی انسانی و سلامتی شهروندان تاکید داشته باشیم.

ویرانگری زیست محیطی جمهوری اسلامی یک فاجعه تاریخی است و به این خاطر همه روزنامه‌نگاران و هنرمندان، دانشجویان و نوجوانان، سیاسیون و اندیشمندان، شهروندان و فعالان محیط زیست که اهمیت تلاش برای نجات محیط زیست ایران را می‌دانند، باید دست به دست هم دهند. رودهای ایران بیمارند و دریاچه‌های ایران می‌سوزند. باور کنید اوضاع زیست محیطی در ایران تراژیک و ناگوار و دردناک است.

جلال ایجادی، استاد دانشگاه در فرانسه

حقیقت

بسیار عالی بود ممنون از شما پرده برداران حقیقت

تشدید بحران اقتصادی یا تجهیز دستگاه سرکوب

بهروز فراهانی

در شرایط کنونی ایران، تشکیلات بسیج اسلامی، مهم‌ترین اهرم جذب عناصر بی‌آینده است. تشکیلات بسیج اسلامی در همه سطوح جامعه حضور دارند؛ تشکیلاتی که خود، نماینده‌دهنده یکی از شباهت‌های بارز رژیم جمهوری اسلامی با رژیم‌های فاشیستی قرن بیستم است. بسیج می‌تواند بازوی اصلی جمع‌آوری و سازمان‌دهی جوانان و کارگران بی‌کار در دستگاه سرکوب باشد.

اقتصاد ایران دستخوش تحولاتی است که دامنه آن به مراتب از محدوده تاثیر تحریم‌های گسترده از سوی کشورهای اروپایی و ایالات متحده فراتر می‌رود.

سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی که از زمان ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی زیر عنوان "تعدیل اقتصادی" آغاز شد، بدون هیچ توقفی در طول دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی و نیز محمود احمدی‌نژاد ادامه داشته است.

این سیاست‌ها تا آنجا پیش رفت که مورد تایید و تشویق صندوق بین‌المللی پول نیز قرار گرفت. صندوق بین‌المللی پول، در ماه اوت سال ۲۰۱۱ تلاش‌های خستگی‌ناپذیر دولت‌های پیدرپی جمهوری اسلامی را برای پیگیری سیاست درهای باز و آزادسازی قیمت‌ها مورد تقدیر قرار داد.

در ایران نیز بحران شدید اقتصادی، کاهش بی‌سابقه قدرت خرید کارگران و حقوق‌بگیران ثابت، بیکاری گسترده، نابودی شاخه‌های مشخصی از فعالیت اقتصادی، به‌ویژه صنعتی به مانند همه کشورهای که این سیاست‌های خانه خراب کن در آنها پیاده شده است (از اندونزی و آرژانتین گرفته تا روسیه و مکزیک در دهه ۹۰ و اوایل قرن ۲۱) در تجربه شدن است.

واقعیت این است که استفاده از ظرفیت تولیدی در مناطقی که نیروی کار ارزان است، فشار بی‌سابقه‌ای را بر دستمزدها در سایر نقاط جهان

ایجاد کرده است. نتیجه چنین امری تسخیر روزافزون بازارها توسط کشورهای نظیر چین است. برای نمونه در ایران، واردات کالا به خصوص کالاهای کشاورزی در طول سالهای اخیر به حدی گسترده بوده که بسیاری از تولیدات و محصولات داخلی، روی دست کشاورزان ایرانی باقی مانده است. کافی است اشاره شود که در ظرف چهارسال گذشته، واردات محصولات کشاورزی در ایران دو برابر شده است.

بنابر گزارش سال ۱۳۸۵ واردات کالاهای کشاورزی حدود سه میلیارد و ۱۶۶ میلیون دلار بوده است، اما این رقم در سال گذشته خورشیدی به شش میلیارد دلار رسیده است. نتیجه چنین روندی، نابودی بیش از ۷۵۰ هزار شغل در بخش کشاورزی ایران است.

این دیگر دانسته‌ای همگانی است که بخش‌هایی از صنعت در ایران همچون نساجی و تولید قطعات الکتریکی به کلی نابود شده است. این‌همه به معنای ایجاد روزافزون ارتش بیکاران در ایران است. این‌طور به نظر می‌رسد که ایجاد بیکاری ساختاری، جزئی از قوانین حرکت سرمایه در ایران به شمار می‌رود.

عمق و پیامدهای بحران

اگر بحران سراسری سرمایه‌داری جهانی را که موج‌های آن به ایران نیز رسیده است، در کنار آثار مخرب تحریم‌های دولت‌های امپریالیستی قرار دهیم، با در نظر داشتن واقعیت‌های حاکم بر سرمایه‌داری نئولیبرال وطنی، به راحتی متوجه ابعاد ژرف و سراسری بحران اقتصادی در ایران خواهیم شد. این امر البته از چشم دولتمردان جمهوری اسلامی نیز پنهان نمانده، اما چاره آنها برای برخورد با چنین بحرانی، تنها و تنها خودداری از انتشار آمار یا پخش آمارهای دروغین است.

به سبب وجود درگیری میان "بالایی‌ها" - که به‌ویژه به شکل درگیری بین مجلس و دولت خود را نشان می‌دهد- هنگامی که طرفین در "افشاگری" از یکدیگر، اطلاعاتی به دست می‌دهند، این امکان و فرصت پیش می‌آید تا روزه‌ای به دوزخ بیکاری و فقر انبوه در ایران باز شود.

به عنوان مثال، در همایش "اقتصاد سلامت، چشم‌انداز و چالش‌ها" از قول دست‌اندرکاران دولتی گفته شد: "۵۰ درصد شهروندان ایرانی توان تامین کالری مورد نیاز خودشان را ندارند."

یک ماه بعد از این سخنان، سرانجام مرکز آمار ایران میزان درآمدها

و هزینه‌های خانوارهای شهری و روستایی را منتشر کرد. اطلاعات و آماری که بیش از هر گزارش و خبر دیگری نشان‌دهنده افزایش "عدم تعادل میان هزینه‌ها و درآمدهای" خانوار ایرانی است. بر اساس اعلام مرکز آمار ایران، در سال ۱۳۸۹ به‌طور متوسط هر خانوار شهری، ماهیانه ۱۱۴ هزار و ۳۱۶ تومان و هر خانوار روستایی ۷۹ هزار تومان برای تامین هزینه‌هایش کسری داشته است.

در آذرماه گذشته که سمینارهای مختلفی درباره پیامدهای هدفمندی یارانه‌ها برگزار شد، مدیرکل دفتر بهبود تغذیه وزارت بهداشت و درمان در یک برنامه رادیویی اعلام کرد: ۲۳ درصد از شهروندان ایرانی زیر خط بقا قرار دارند.

در قرن بیستم، استفاده فاشیست‌ها از جوانان بیکار و بی‌آینده در ایجاد گروه‌های ضربت قهوه‌ای‌پوشان و اس‌اس‌ها، برجسته‌ترین نمونه این پدیده و جریان خطرناک اجتماعی هستند. در ایران نیز "بسیج ملی" شعبان‌بیمخ‌ها در کودتای ۲۸ مرداد توسط رژیم سلطنتی نمونه بارزی از این نوع سازماندهی ارتجاعی است. خود جمهوری اسلامی نیز ید طولایی در به کارگیری از این ظرفیت مخرب دارد.

رئیس مرکز آمار ایران در بهار سال جاری خورشیدی گفته بود که ۴۰ میلیون نفر از ایرانیان در زیر خط فقر قرار دارند. بر اساس گفته‌های عادل آذر، ۳۰ میلیون نفر از جمعیت کشور زیر خط نسبی فقر و ده میلیون نفر هم زیر خط مطلق فقر قرار دارند. این در حالی است که هیچ یک از "برنامه‌های ایجاد اشتغال" دولت، نتیجه‌ای در بر نداشته است و تنها و تنها در چهارچوب برنامه‌های تبلیغاتی حکومت توجیه می‌شود.

حتی اگر ما همین آمار را نیز جدی تلقی کنیم که به گفته کارشناسان اقتصادی مستقل از حاکمیت، همه جناح‌ها آمار دستکاری و "خفیف" شده ارائه می‌دهند، به راحتی می‌توان به عمق بحران معیشت و گذران زندگی روزمره در زیر حاکمیت جمهوری اسلامی پی برد.

همه این آمارها و همه آن واقعیت‌هایی که در پشت این اعداد و ارقام نهفته است به روشنی نشان می‌دهد که فقر، سوء تغذیه و بیکاری، به پدیده‌های "عادی" و "روزمره" در زندگی کارگران و حقوق‌بگیران ثابت جامعه تبدیل شده است.

فقر و لمپنیسم در خدمت استبداد

در حالیکه بخش آگاه طبقه کارگر، مبارزه جانانه و نابرابری را در مقابل سیاست‌های جمهوری اسلامی سازماندهی می‌کند (و طبعاً به خاطر همین مبارزه نیز با بیکاری و زندان و سایر محدودیت‌ها مواجه است)، بخشی از بیکاران و بی‌چیزان جامعه می‌توانند به سطح "لمپن پرولتاریا" سقوط کنند. در تاریخ، نمونه‌های بسیاری از سوء استفاده بورژوازی و دولت‌های سرمایه‌داری، از فقر و فلاکتی که خود عامل ایجاد آن هستند دیده شده است.

در قرن نوزدهم، لویی ناپلئون با جمع‌آوری لمپن‌ها در "جمعیت ده دسامبر"، زمینه کودتای خود را فراهم کرد. مارکس در کتاب "هجدهم برومر لوئی بناپارت" به این نکته توجه ویژه‌ای کرده و تحلیلی داهیانه از به‌کارگیری دسته‌های اراذل و اوباش در چنین دولت‌هایی ارائه داده است.

در قرن بیستم، استفاده فاشیست‌ها از جوانان بیکار و بی‌آینده در ایجاد گروه‌های ضربت قهوه‌ای‌پوشان و اساس‌ها، برجسته‌ترین نمونه این پدیده و جریان خطرناک اجتماعی هستند. در ایران نیز "بسیج ملی" شعبان بی‌مخ‌ها در کودتای ۲۸ مرداد توسط رژیم سلطنتی نمونه بارزی از این نوع سازماندهی ارتجاعی است. خود جمهوری اسلامی نیز ید طولایی در به‌کارگیری این ظرفیت مخرب دارد.

سرکوب سیستماتیک فعالان کارگری سازمان‌دهنده کمیته‌ها و شوراهای کارگری، کارمندی و روستایی در دو سال نخست پس از قیام بهمن و جایگزینی آنان با اراذل و اوباش طرفدار حاکمیت با نام "نمایندگان مستضعفان" هنوز در حافظه تاریخی فعالان کارگری و سایر فعالان جنبش‌های اجتماعی ایران زنده است.

در شرایط کنونی ایران، تشکیلات بسیج اسلامی، مهم‌ترین اهرم جذب عناصر بی‌آینده است. تشکیلات بسیج اسلامی در همه سطوح جامعه حضور دارند؛ تشکیلاتی که خود، نماینده یکی از شباهت‌های بارز رژیم جمهوری اسلامی با رژیم‌های فاشیستی قرن بیستم است. بسیج می‌تواند بازوی اصلی جمع‌آوری و سازماندهی جوانان و کارگران بیکار در دستگاه سرکوب باشد.

عدم توجه به این قابلیت جمهوری اسلامی، نتایج مهلکی را برای جنبش کارگری و اعتراضی مردم ایران در پی خواهد داشت. تنها با آگاهی‌دهی و سازماندهی جوانان و کارگران بیکار است که می‌توان در برابر این گرایش جدی مقاومت کرد و در نهایت تلاش‌های نهادهای حکومتی را برای

سامان‌دهی دستگاه سرکوب خنثی کرد.

جنبش‌های کارگری در کشورهایی که دولت‌های فاشیستی یا نیمه فاشیستی داشته‌اند دارای تجربه‌های مهمی برای خنثی‌سازی این تمهیدات هستند؛ تمهیداتی که با هدف تجهیز دستگاه سرکوب به کار گرفته می‌شوند. به نظر می‌رسد در شرایط فعلی جامعه ایران که فشار بر طبقه کارگر و بی‌چیزان جامعه سنگین است، جمع‌آوری و انتقال این تجربه‌ها به فعالان جنبش‌های اجتماعی در داخل، یکی از وظایف و ضرورت‌های فعالان سیاسی-اجتماعی در خارج از کشور باشد.

پرویز ثابتی Parviz Sabeti نمونه کامل یک پلیس سیاسی

سلام بر شما ویدیوی ضمیمه به کمیته مشترک ضد خرابکاری، (مخوف ترین شکنجه گاه رژیم پیشین)، و به اداره کل سوم ساواک (همزاد پرویز ثابتی) می‌پردازد. از شما دعوت می‌کنم آنرا ببینید. با کمال احترام:
<http://www.youtube.com/watch?v=uMAeEw5lXk4>